

Submit Date: 13 June 2025
Revise Date: 29 August 2025
Accept Date: 06 September 2025
Publish Date: 22 June 2026

The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law

Obligation of Citizens to Observe Sharia Norms in Islamic Governance from the Perspective of Imami Jurisprudence

azam nazari¹, seyed hassan abedian^{*1}, ahmad moradkhani¹

1. Department of Islamic Jurisprudence and Legal Foundations, Qom Branch, Islamic Azad University, Qom, Iran.

* Corresponding Author's Email: abedini@iaui.ac.ir

ABSTRACT

The issue of obligating citizens to observe Sharia norms in Islamic governance is one of the controversial topics in Imami jurisprudence, rooted in the diversity of jurists' opinions and contemporary social transformations. This study, using an analytical-deductive approach and based on authentic jurisprudential sources such as the Qur'an, narrations of the Infallibles (peace be upon them), and the views of jurists such as Sheikh al-Tusi, Allameh Hilli, Imam Khomeini, and Martyr al-Sadr, examines the foundations of legitimacy or illegitimacy of governmental obligation, its scope (divine rights, human rights, and joint rights), the conditions for its realization, and the tools for its enforcement. The findings show that proponents of obligation regard it as part of the authority of the Guardian Jurist and necessary for maintaining religious and social order, whereas opponents emphasize the rejection of coercion in the private sphere, insist on individual freedom, and appeal to principles such as the negation of dominion. The research suggests establishing a balance between preserving Sharia and respecting citizens' rights in order to reduce social tensions and make Islamic governance more effective. This study not only fills existing theoretical gaps but also offers practical strategies for policymakers.

Keywords: obligation, Sharia norms, Islamic governance, jurisprudence, Imami jurisprudence

How to cite: Nazari, A., Abedian, S. H., & Moradkhani, A. (2026). Obligation of Citizens to Observe Sharia Norms in Islamic Governance from the Perspective of Imami Jurisprudence. *The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law*, 4(2), 1-14.



تاریخ ارسال: ۱۳ خرداد ۱۴۰۴

تاریخ بازنگری: ۰۷ شهریور ۱۴۰۴

تاریخ پذیرش: ۱۵ شهریور ۱۴۰۴

تاریخ چاپ: ۰۱ تیر ۱۴۰۵

دانشنامه فقه و حقوق تطبیقی

الزام شهروندان به رعایت موازین شرعی در حکمرانی اسلامی از دیدگاه فقه امامیه

اعظم نظری^۱، سیدحسن عابدیان^{۲*}، احمد مرادخانی^۱

۱. گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد قم، دانشگاه آزاد اسلامی، قم، ایران.

* پست الکترونیک نویسنده مسئول: abedini@iau.ac.ir

چکیده

مسئله الزام شهروندان به رعایت موازین شرعی در حکمرانی اسلامی، یکی از موضوعات چالش برانگیز در فقه امامیه است که ریشه در تنوع دیدگاه‌های فقهی و تحولات اجتماعی معاصر دارد. این پژوهش با رویکرد تحلیلی-استنباطی و بر پایه منابع اصیل فقهی مانند قرآن، روایات معصومین (ع)، و آرای فقهایی همچون شیخ طوسی، علامه حلی، امام خمینی و شهید صدر، به بررسی مبانی مشروعیت یا عدم مشروعیت الزام حکومتی، قلمرو آن (حق الله، حق الناس و حقوق مشترک)، شرایط تحقق و ابزارهای اجرای آن می‌پردازد. یافته‌ها نشان می‌دهد که موافقان الزام، آن را بخشی از اختیارات ولایت فقیه و ضروری برای حفظ نظم دینی و اجتماعی می‌دانند، در حالی که مخالفان بر نفی اجبار در حوزه خصوصی، تأکید بر آزادی فردی و قواعدی مانند نفی سلطنت استناد می‌کنند. پژوهش پیشنهاد می‌کند تعادلی میان حفظ شریعت و رعایت حقوق شهروندان برقرار شود تا تنش‌های اجتماعی کاهش یابد و حکمرانی اسلامی کارآمدتر گردد. این مطالعه نه تنها خلأهای نظری موجود را پر می‌کند، بلکه راهکارهای عملی برای سیاست‌گذاران ارائه می‌دهد.

کلیدواژگان: الزام، موازین شرعی، حکمرانی اسلامی، فقه، امامیه

و مستدل حدود و شرایط الزام، می‌تواند به جایگاه متوازن میان حفظ شریعت و تأمین رضایت عمومی بینجامد و از بروز شکاف میان حاکمیت و شهروندان جلوگیری کند.

حکمرانی اسلامی در اندیشه فقه امامیه، نظامی است که غایت آن تحقق شریعت الهی در تمامی ابعاد زندگی فردی و اجتماعی انسان است. در چنین نظامی، التزام و پابندی شهروندان به موازین شرعی نه تنها یک تکلیف فردی و عبادی، بلکه بخشی از نظم عمومی و رکن اساسی استمرار حاکمیت دینی به شمار می‌آید. این التزام، بُعدی دوگانه دارد: از یک سو، در حوزه فردی بر اساس ایمان، تقوا و مسئولیت دینی شکل می‌گیرد، و از سوی دیگر، در حوزه اجتماعی به عنوان الزام قانونی و حکومتی (با محوریت فقه امامیه) جلوه‌گر می‌شود که کارکرد آن پاسداشت ارزش‌ها، پیشگیری از مفاسد و حفظ انسجام جامعه اسلامی است.

با این حال، حدود و ثغور این الزام، شرایط تحقق آن، و مشروعیت یا عدم مشروعیت اعمال آن از سوی حاکمیت، همواره محل بحث میان فقها و اندیشمندان بوده است. از یک سو، ضرورت حفظ شریعت و جلوگیری از آسیب‌های اجتماعی، حجتی قوی برای الزام شهروندان به رعایت موازین شرعی فراهم می‌آورد، و از سوی دیگر، ملاحظات فقهی و اجتماعی درباره شیوه‌های الزام، مرزهای دخالت حکومت، و نقش اراده فرد در انجام تکالیف، پرسش‌ها و چالش‌های متعددی را مطرح می‌کند.

پژوهش حاضر درصدد است با تکیه بر مبانی و منابع فقه امامیه، به بررسی عمیق و نظام‌مند این مسئله بپردازد و با تحلیل دیدگاه‌های موافق و مخالف، شرایط و ابزارهای الزام، و قلمرو دخالت حاکمیت، تصویری جامع از جایگاه الزام شرعی در حکمرانی اسلامی ارائه دهد.

یکی از نخستین آثار دانشگاهی در این زمینه، پایان‌نامه کارشناسی ارشد زینب سادات نوبخت با عنوان «اجبارپذیری احکام فقهی» در دانشکده الهیات و معارف اسلامی (شهید مطهری) است. این

مسئله الزام شهروندان به رعایت موازین شرعی در حکمرانی اسلامی، از جمله موضوعاتی است که هم در عرصه نظری و هم در سطح اجرایی، محل بحث و اختلاف میان فقها و اندیشمندان معاصر بوده است. این اختلاف‌نظرها از یک سو به تنوع رویکردها در برداشت از متون دینی و مبانی فقهی برمی‌گردد، و از سوی دیگر ناشی از تحولات اجتماعی، فرهنگی و سیاسی جوامع اسلامی در دوران معاصر است. گروهی از فقها بر این باورند که الزام به رعایت موازین شرعی وظیفه‌ای ذاتی و جدایی‌ناپذیر از حکومت اسلامی است و اجرای آن برای حفظ هویت دینی جامعه ضرورت دارد. در مقابل، عده‌ای دیگر بر ضرورت رعایت مرزهای حریم خصوصی و محدود کردن الزامات حکومتی به حوزه‌هایی خاص تأکید دارند و دخالت بیش از حد را موجب بروز تعارضات اجتماعی و کاهش مقبولیت نظام دینی می‌دانند.

این دوگانگی در دیدگاه‌ها، خلأهایی را در ادبیات فقهی و پژوهش‌های موجود ایجاد کرده است. اغلب پژوهش‌های پیشین یا به بیان کلیات حکمرانی اسلامی پرداخته‌اند یا به صورت جزئی به برخی مصادیق الزام، مانند حجاب یا اجرای حدود، توجه کرده‌اند، بدون آنکه چارچوبی جامع، مبانی مشروعیت، شرایط تحقق و قلمرو مداخله حکومت در الزام را به طور یکپارچه بررسی کنند. چنین خلأیی ضرورت انجام پژوهشی نظام‌مند و مبتنی بر روش‌شناسی دقیق را آشکار می‌سازد؛ پژوهشی که بتواند هم به مبانی فقهی امامیه وفادار باشد و هم پاسخگوی نیازهای جامعه امروز در مواجهه با چالش‌های اجرای موازین شرعی باشد.

اهمیت این پژوهش در فضای کنونی جوامع اسلامی، به ویژه کشورهایی که در حال تطبیق قوانین مدنی با موازین شریعت هستند، مضاعف می‌شود. در چنین بسترهایی، هرگونه برداشت یا اقدام شتاب‌زده و فاقد پشتوانه فقهی و اجتماعی می‌تواند به تنش‌های سیاسی، فرهنگی و حتی امنیتی منجر شود. تبیین علمی

جزری، «الزام» را مترادف با «وجب» دانسته‌اند (Ibn Athir, 1988).

شهروند:

واژه «شهروند» در لغت فارسی به معنای «کسی که در شهر زندگی می‌کند» یا «اهل یک شهر یا کشور» به کار رفته است (Mo'in, 2006). در فرهنگ‌های حقوقی، شهروند در دو معنا تعریف شده است: نخست، فردی که در یک شهر یا کشور ساکن است، و دوم، کسی که از تابعیت یک کشور برخوردار بوده و دارای حقوق و تکالیف متقابل با دولت است. تحول معنایی این واژه از مفهوم سستی «ساکن شهر» به معنای مدرن «عضو جامعه سیاسی با حقوق و تکالیف مشخص» نشان‌دهنده گسترش مفهوم شهروندی در بستر نظام‌های حقوقی معاصر است. در فرهنگ دهخدا، شهروند به کسی اطلاق می‌شود که تابع مقررات یک کشور بوده و از حقوق آن برخوردار است (Dehkhoda, 2006).

موازين شرعی:

واژه «موازين» جمع «ميزان» و به معنای ابزار سنجش، معیار و ضابطه است (Ibn Manzur, 1993). در قرآن کریم، «ميزان» به معنای عدالت و معیار حق به کار رفته است، مانند آیه «وَالسَّمَاءَ رَافِعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ» (الرحمن: ۷) که به برقراری عدالت الهی اشاره دارد. همچنین، در آیه «وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ» (الرحمن: ۹)، میزان به معنای معیار عدالت در معاملات به کار رفته است.

شرعی:

واژه «شرعی» از ریشه «شرع» به معنای راه آشکار و واضح است (Raghib Isfahani, 1991). در لغت، «شرع» به معنای طریقه الهی و راهی است که خداوند برای بندگانش وضع کرده است (Hosseini Zabidi, 1993).

فقه امامیه:

پژوهش با تمرکز بر تحلیل مفهوم «اجبار» در فقه امامیه، تلاش کرده است تفاوت میان تکلیف فردی و الزام حکومتی را تبیین کند. نویسنده با بررسی ادله عقلی و نقلی، به این نتیجه می‌رسد که اجبار بر اجرای احکام، در حوزه تکالیف اجتماعی و نظم عمومی، واجد مشروعیت است، اما در امور عبادی محض، رویکرد متفاوتی باید اتخاذ گردد.

در این راستا، مهدوی‌زادگان (Mahdavi Zadegan, 2007) با تمرکز بر یک مصداق عینی از الزام حکومتی، یعنی حجاب، به بررسی مبانی و چالش‌های اجرای چنین حکمی پرداخته است. او با بهره‌گیری از مبانی ولایت فقیه و اصول فقهی، استدلال می‌کند که الزام حکومتی در حوزه حجاب نه تنها از حیث شرعی بلکه از منظر کارکردهای اجتماعی نیز قابل دفاع است، هرچند باید سازوکارهای فرهنگی و اقناعی آن تقویت شود.

الزام:

واژه «الزام» از مصدر باب افعال و مشتق از ریشه «لزم» در زبان عربی است که در لغت به معنای «ثابت گردانیدن»، «واجب ساختن»، «به عهده نهادن»، «اجبار» و «اثبات» به کار رفته است. در فرهنگ‌های لغت عربی مانند المعجم الوسيط، «الزام» به معنای «لزوم» و «وجوب» تعریف شده و بر پایداری و ضرورت انجام یا ترک عملی دلالت دارد (Anis, 1989).

به عنوان مثال، در آیه شریفه «وَكُلَّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ» (اسراء: ۱۳)، «الزام» به معنای ملازمت و پیوستگی عمل انسان با اوست که به هیچ وجه قابل انفکاک نیست (Qureshi Binayi, 1991). راغب اصفهانی نیز «الزام» را در دو معنا به کار برده است: پایداری فطری (مانند ملازمت عمل با انسان) و الزام به حکم و فرمان شرعی یا قانونی (Raghib Isfahani, 1991). همچنین، در آیه «وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى» (فتح: ۲۶)، الزام به معنای وجوب پایبندی به اصل تقوا آمده است. برخی لغت‌شناسان، مانند ابن اثیر

حق الناس:

حق الناس حقوقی هستند که به افراد جامعه تعلق دارند و معمولاً با ضرر یا تضییع حق دیگران مرتبطاند. این حقوق شامل مواردی مانند حرمت تصرف در مال دیگران بدون اجازه، وجوب پرداخت بدهی در صورت مطالبه، و پرداخت خمس و زکات (به جهت منافع اجتماعی) است (Mu'min). برخلاف حق الله، حق الناس قابل اسقاط توسط صاحب حق است؛ به عنوان مثال، فرد می تواند از بدهی یا خسارت خود بگذرد.

حقوق مشترک:

حقوق مشترک حقوقی هستند که همزمان جنبه حق الهی و حق الناسی دارند. به عنوان مثال، حد سرقت از یک سو به دلیل فرمان الهی (آیه ۳۸ سوره مائده) حق الله است و از سوی دیگر، به دلیل تضییع مال دیگران، حق الناس محسوب می شود. این دو جنبه بدون تضاد در کنار یکدیگر قرار می گیرند و هر دو باید رعایت شوند. به همین ترتیب، احکامی مانند قصاص یا حدود زنا نیز می توانند جنبه مشترک داشته باشند، زیرا هم اجرای فرمان الهی اند و هم ناظر به حقوق افراد جامعه.

روش تحقیق

پژوهش حاضر با رویکرد تحلیلی - استنباطی و بر پایه منابع معتبر فقه امامیه انجام می شود، چراکه ماهیت موضوع، که ناظر به بررسی و تحلیل مبانی شرعی الزام شهروندان به رعایت موازین شرعی در حکمرانی اسلامی است، ایجاب می کند از روشی استفاده شود که امکان دستیابی به نتایج دقیق، مستدل و مستند به منابع اصیل را فراهم آورد.

این تحقیق از حیث غایی، ماهیتی کاربردی - نظری دارد؛ زیرا ضمن تبیین مبانی نظری الزام شرعی و تحلیل آن در فقه امامیه، راهکارهایی قابل استفاده برای سیاست گذاران و مجریان نظام اسلامی ارائه می کند. از حیث روش، پژوهش کیفی و مبتنی بر

«فقه» در لغت به معنای فهم و دانش عمیق است (Jouri, 1989).

در قرآن کریم، این واژه در معنای فهم و درک به کار رفته است، مانند آیه «يَفْقَهُوا قَوْلِي» (طه: ۲۸) و «لَا يَفْقَهُونَ قَوْلًا» (کهف: ۹۳). «امامیه» به معنای پیروان ائمه معصومین (ع) است که در لغت به گروهی از شیعیان اطلاق می شود که به امامت دوازده امام معتقدند (Ibn Manzur, 1993).

«فقه امامیه» به مجموعه احکام استنباط شده از منابع شرعی توسط فقهای شیعه اطلاق می شود که در حوزه احکام حکومتی بر ولایت فقیه، حفظ نظام و اجرای شریعت تأکید دارد. ویژگی بارز این فقه، پویایی در استنباط و توجه به مصالح عمومی در چارچوب شریعت است.

قلمرو موضوعی الزام در فقه امامیه:

مفهوم حق در فقه اسلامی به سه دسته اصلی تقسیم می شود: حق الله، حق الناس، و حقوق مشترک (Ardabili). این تقسیم بندی بر اساس صاحب حق انجام شده و هر دسته ویژگی ها و آثار خاص خود را دارد.

حق الله:

حق الله به حقوقی اطلاق می شود که به خداوند تعلق دارد و جنبه عمومی و الهی دارند. این حقوق شامل اوامر و نواهی الهی و اطاعت از خداوند است. شهید اول در تعریف حق الله بیان می کند که این حق یا به معنای فرامین الهی است که بندگان را هدایت می کند، یا به معنای خود اطاعت و فرمانبرداری از خداوند است. این دیدگاه با احادیثی مانند حدیث نبوی که می فرماید: «حق خداوند بر بندگان این است که او را پرستش کنند و شریکی برای او قرار ندهند»، همخوانی دارد.

حق الله شامل تکالیفی مانند نماز، روزه، حج، و پرهیز از شرک است که تخلف از آنها نافرمانی از خداوند محسوب می شود. این حقوق به دلیل الهی بودن، از سوی بندگان قابل اسقاط نیستند و تنها خداوند می تواند در آنها تخفیف یا تغییر ایجاد کند.

مطالعه کتابخانه‌ای است و بر تحلیل محتوای منابع اصیل فقهی و حقوقی استوار است.

مواد اصلی تحقیق شامل منابع اولیه فقه امامیه مانند قرآن کریم، روایات معتبر معصومان(ع)، و آثار فقهای برجسته همچون شیخ طوسی، علامه حلی، محقق کرکی، صاحب جواهر، امام خمینی و شهید صدر است. همچنین از منابع ثانویه مانند کتاب‌ها و مقالات پژوهشی در حوزه فقه حکومتی، فقه سیاسی، حقوق عمومی اسلامی و مطالعات تطبیقی در زمینه الزامات شرعی بهره گرفته می‌شود. اسناد و قوانین مرتبط، از جمله قانون اساسی و قوانین عادی جمهوری اسلامی ایران و آیین‌نامه‌ها و مقررات مربوط به اجرای موازین شرعی نیز در این تحقیق مورد استفاده قرار می‌گیرند.

گردآوری داده‌ها به روش مطالعه کتابخانه‌ای و تحلیل اسنادی انجام می‌شود که شامل جست‌وجو، طبقه‌بندی و استخراج مفاهیم، قواعد و ادله مرتبط از متون فقهی، حقوقی و قانونی است. تحلیل داده‌ها با استفاده از روش استنباط فقهی صورت می‌گیرد، به این معنا که پس از گردآوری ادله و آرای فقها، ابتدا تحلیل مفهومی و مقایسه دیدگاه‌ها انجام می‌شود و سپس با بهره‌گیری از قواعد فقهی، اصول استنباط و ملاحظات زمان و مکان، نتیجه‌گیری نهایی ارائه می‌شود. در بخش‌های کاربردی نیز از تحلیل مقایسه‌ای میان دیدگاه‌های مختلف فقهی و رویه‌های اجرایی استفاده خواهد شد تا راهکارهای عملی استخراج گردد.

از منظر فواید نظری، این پژوهش چند دستاورد مهم خواهد داشت:

(۱) ارتقای دانش فقهی در خصوص محدوده و کیفیت اختیارات حکومت اسلامی در الزام شهروندان به رعایت موازین شرعی؛

(۲) ارائه چارچوب نظری منسجم بر اساس مبانی فقه امامیه که قابلیت ارجاع و استناد برای پژوهشگران، فقها و سیاست‌گذاران را داشته باشد؛

(۳) پر کردن خلأهای علمی موجود در پژوهش‌های پیشین از طریق ارائه تحلیل‌های نوین و استدلال‌های مستند.

از منظر فواید عملی، این تحقیق می‌تواند:

(۱) به سیاست‌گذاران و نهادهای تقنینی در اتخاذ تصمیمات کارآمد و شرع‌محور برای اجرای موازین شرعی کمک کند؛

(۲) با شفاف‌سازی حدود و شرایط الزام، به کاهش تعارضات و تنش‌های اجتماعی یاری رساند؛

(۳) راهکارهای عملی و متناسب با موازین فقهی برای اجرای الزامات شرعی ارائه کند که ضمن حفظ شریعت، حقوق اساسی شهروندان را نیز رعایت نماید.

یافته‌ها

۱.۴. تحلیل مبانی مشروعیت یا عدم مشروعیت الزام شهروندان

به رعایت موازین شرعی

دیدگاه موافقان الزام شرعی شهروندان و مبانی مشروعیت آن:

در صورتی که الزام را به عنوان بخشی از اختیارات حکومت ضروری در نظر بگیریم، دو رویکرد متفاوت در این زمینه وجود دارد. برخی معتقدند که الزام، به ویژه در مسائل شخصی و احکام فردی، با آزادی انسان در تعارض است؛ اما در موارد مهم اجتماعی که بی‌توجهی به آن‌ها موجب اختلال در نظم و امنیت جامعه می‌شود، آن را ضروری می‌دانند. این دسته، اجبار در انجام عبادات را به دلیل لزوم قصد قربت، جایز نمی‌شمرند. در مقابل، گروه دیگری الزام را عنصری اساسی برای حکمرانی دانسته و بر این باورند که حکومت اسلامی به منظور پاسداری از نظام، می‌تواند حتی در امور شخصی که جنبه عمومی پیدا می‌کنند و نیز در احکامی که نیت تقرب الهی شرط است، دستور به الزام دهد. این بخش به تبیین و تحلیل استدلال‌های هر دو گروه اختصاص دارد. استدلال‌های ارائه‌شده توسط گروه قائلین به مشروعیت الزام به شرح زیر است:

Amili). این روایت بر لزوم اجرای احکام الهی توسط فقهای عادل تأکید دارد (Najafi).

شیخ طوسی اجرای احکام شرعی در عصر غیبت را در حوزه اختیارات فقها قرار داده و بر تکلیف آنان در اجرای قوانین الهی تأکید کرده است: «فمن تمكن من إنفاذ الحكم أو إصلاح بين الناس أو فصل بين المختلفين فليفعل ذلك وله ذلك الأجر والثواب» (Tusi). او معتقد است که فقیه جامع‌الشرایط در حوزه‌هایی مانند افتاء، قضا، اجرای احکام، و مدیریت امور مالی، اختیارات مشابهی با امام معصوم دارد، جز در ویژگی‌های خاص عصمت. علامه طباطبایی نیز با تقسیم احکام اسلامی به «احکام ثابت» (مرتبط با منافع حیاتی و مشترک انسان‌ها) و «احکام متغیر» (وابسته به مصالح زمان و مکان)، بر نقش کلیدی اختیارات ولی فقیه در انطباق احکام متغیر با نیازهای جامعه تأکید دارد. وی این اصل را «اختیارات ولی» نامیده که به فقیه امکان می‌دهد بدون نسخ احکام ثابت، نیازهای متغیر جامعه را تأمین کند. نمونه عینی این اختیارات در دوران معاصر، تصمیم امام خمینی (ره) در منع اجرای مجازات رجم به دلیل مصلحت بود، که نشان‌دهنده انعطاف‌پذیری فقه شیعه در اجرای احکام است (روزنامه خرداد، ۳/۱۲/۱۳۷۷، ص ۶؛ بحرانی، مستمسک العروة، ج ۱۴، ص ۴۳۲).

دیدگاه مخالفان یا محدودکنندگان الزام شرعی شهروندان و مبانی فقهی آنان:

قاعده امر به معروف و نهی از منکر یکی از اصول مسلم فقه اسلامی است که در آیات قرآن و روایات معصومین (ع) بر آن تأکید شده است. در روایتی از امام صادق (ع) آمده است: «إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ، فَرِيضَةٌ عَظِيمَةٌ بِهَا تُقَامُ الْفَرَائِضُ» (Hurr al-Amili)، که نشان‌دهنده نقش این فریضه در برپایی سایر احکام دینی است. با این حال، گروهی از فقها و اندیشمندان، به‌ویژه مخالفان یا محدودکنندگان الزام شرعی شهروندان، معتقدند که این قاعده به معنای اجبار عملی شهروندان به اجرای احکام شرعی، از

از منظر فقه شیعه، امام معصوم (ع) نه تنها پیشوای دینی، بلکه رهبر سیاسی امت اسلامی است. این جایگاه دوگانه، در تمامی رفتارهای سیاسی شیعیان، از جمله پذیرش ولایت یا امارت خلفای وقت، با تأکید بر لزوم اذن و اجازه امام معصوم نمود یافته است. شیخ طوسی، همگام با دیگر فقها و متکلمان شیعی، امامت را «الإمامة ریاسة عامة لشخص من الأشخاص فی أمور الدین والدنیا» تعریف کرده و بر وجوب اطاعت از امامان به‌عنوان رهبران سیاسی و دینی تأکید دارد (Tusi). این دیدگاه، ریشه در اعتقاد به نصب الهی امامان دارد که از طریق آیات قرآنی و روایات متواتر تأیید شده است. بر این اساس، اطاعت از امامان نه تنها برای تحقق حکومت اسلامی در جامعه ضروری است، بلکه ضامن حفظ نظم دینی و دنیوی امت محسوب می‌شود. این اصل، به‌ویژه در مواقعی که تصمیمات سیاسی یا قضایی با مصالح عمومی جامعه مرتبط است، از اهمیت بسزایی برخوردار است.

یکی از مبانی اساسی مشروعیت ولایت در فقه شیعه، ضرورت تکمیل تشریع دینی توسط پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) است. از آنجا که پیامبر (ص) آورنده دین کامل است و حتی جزئی‌ترین نیازهای بشر، مانند آداب خوردن و آشامیدن یا احکام مربوط به «أرش خدشه» (آسیب‌های جزئی به بدن)، را بیان کرده‌اند، بعید است که در موضوعی به اهمیت قضا و حکومت در عصر غیبت اهمال کرده باشند. اگر پیامبر (ص) یا ائمه (ع) تکلیف امت را در دوران غیبت مشخص نکرده باشند، این امر نقض آشکاری بر کمال دین اسلام وارد می‌کند، که با محتوای خطبه حجة الوداع و تأکید بر جامعیت شریعت در تضاد است. بنابراین، عقل و شرع حکم می‌کنند که امت در دوران غیبت به حال خود رها نشده و نظام ولایت از طریق جانشینان پیامبر (ص) تداوم یابد. افزون بر این، روایات صریحی امت را از رجوع به سلاطین جور و قضات ستمگر منع کرده و این عمل را رجوع به طاغوت دانسته‌اند: «من رجع إلى سلطان جائر فقد رجع إلى الطاغوت» (Hurr al-

جمله حجاب، نیست. آنان استدلال می‌کنند که امر به معروف و نهی از منکر در درجه اول به بیان و گفتار محدود است و شامل اجبار عملی، مانند استفاده از زور یا ایجاد وحشت، نمی‌شود.

یکی از مبانی فقهی مخالفان الزام شرعی شهروندان، قاعده «نفی سلطنت» است که بر اساس آیه ۲۱ و ۲۲ سوره غاشیه («فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ») شکل گرفته است. علامه طباطبایی در تفسیر المیزان این آیه را دلیلی بر نفی هرگونه اجبار در اجرای احکام دینی توسط پیامبر (ص) می‌داند و معتقد است که وظیفه پیامبر صرفاً تذکر و ارشاد است، نه سلطه و اجبار بر مردم برای پذیرش یا اجرای احکام (Tabatabai, 1996). وی تأکید دارد که تذکر پیامبر (ص) بدون اکراه و اجبار صورت می‌گیرد تا مردم با اختیار خود راه دین را انتخاب کنند: «من غیر اکراه و الجاء» (Tabatabai, 1996).

آیه مذکور صراحتاً پیامبر (ص) را «مذکر» معرفی کرده و سلطه (مصیطر بودن) بر مردم را از ایشان نفی می‌کند. این آیه، به اعتقاد مخالفان الزام، دلالت دارد که شریعت اسلامی اجبار در اجرای احکام، به‌ویژه در حوزه‌های شخصی مانند حجاب، را جایز نمی‌داند. وظیفه پیامبر (ص) محدود به ابلاغ و تذکر است، و اجبار عملی، مانند استفاده از زور برای اجرای احکام شرعی، با فلسفه دعوت دینی سازگار نیست. این دیدگاه با استناد به سیره پیامبر (ص) تقویت می‌شود، که در آن تأکید بر دعوت حکیمانه و موعظه حسنه بوده است: «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ» (نحل: ۱۲۵).

علامه طباطبایی با تحلیل سیاق آیه و ارتباط آن با آیه بعدی («إِلَّا مَنْ تَوَلَّى وَكَفَرَ»، غاشیه: ۲۳) استدلال می‌کند که استثنای مطرح‌شده در آیه به معنای نفی تذکر مکرر به کسانی است که پس از دریافت تذکر، روی‌گردانی کرده و کفر ورزیده‌اند. به عبارت دیگر، پیامبر (ص) موظف است تذکر خود را ادامه دهد، مگر در مورد کسانی که به‌طور مستمر از پذیرش دعوت سر باز می‌زنند. در این

صورت، وظیفه پیامبر (ص) قطع تذکر و واگذاری امر به خداوند است، که با «عذاب اکبر» شخص را مجازات می‌کند (Tabatabai, 1996). برخی مفسران، مانند صاحب تفسیر ابن عبدالسلام، استثنای آیه را منقطع و به معنای «لکن» تفسیر کرده‌اند، به این معنا که پیامبر (ص) بر مردم سلطه ندارد، اما خداوند کسانی را که کفر ورزیده‌اند، مجازات می‌کند (Ibn Abdul Salam, 1995). با این حال، علامه این تفسیر را به دلیل انسجام بیشتر با سیاق آیه رد کرده و بر نفی اجبار تأکید دارد.

مبانی مشروعیت الزام شهروندان به رعایت موازین شرعی:

طرفداران مشروعیت الزام، اغلب بر پایه اصول فقهی و سیاسی اسلامی استدلال می‌کنند. این مبانی شامل موارد زیر است:

۱. مبانی الهی و فقهی: مشروعیت حکومت اسلامی از خداوند ناشی می‌شود و الزام به شرع، بخشی از اطاعت از حاکم مشروع است. برای مثال، در دولت اسلامی، الزام سیاسی بر پایه مشروعیت الهی استوار است و شهروندان موظف به اطاعت هستند تا نظم اجتماعی حفظ شود. همچنین، از دیدگاه امام علی (ع)، مشروعیت بر پایه التزام حاکم به موازین دینی و عدالت است. شریعت به عنوان راه زندگی مسلمانان، مشروعیت دارد و حکومت می‌تواند آن را اجرا کند تا عدالت برقرار شود.

۲. رضایت و پذیرش مردمی: مشروعیت نه تنها الهی، بلکه بر پایه رضایت شهروندان است. اگر شهروندان به حکومت رضایت دهند، الزام به شرع مشروع است، زیرا رضایت باعث الزام سیاسی می‌شود. در انقلاب اسلامی ایران، شورای نگهبان برای تضمین اجرای شرع بر پایه مطالبه عمومی تأسیس شد، که نشان‌دهنده پذیرش مردمی است.

۳. حفظ حقوق شهروندی و نظم عمومی: الزام به شرع می‌تواند حقوق شهروندی را تضمین کند، مانند ممنوعیت تعرض به حقوق دیگران یا حفظ ارزش‌های اخلاقی. در نظام حقوقی اسلام، حقوق شهروندی بر پایه کرامت انسانی است و الزام به شرع، بخشی از

این حقوق است. همچنین، شریعت می‌تواند در سیستم‌های حقوقی مدرن ادغام شود تا عدالت را تقویت کند.

۴. اقتضای حکومت: حکومت ذاتاً الزام‌آور است و در نظام اسلامی، این الزام شامل رعایت شرع می‌شود تا قسط و عدالت برقرار گردد. از دیدگاه ماکس وبر، مشروعیت قانونی-عقلانی می‌تواند با شرع ترکیب شود.

مبانی عدم مشروعیت الزام شهروندان به رعایت موازین شرعی: مخالفان الزام اجباری، بر پایه اصول حقوق بشر، آزادی فردی و جدایی دین از دولت استدلال می‌کنند. یافته‌ها نشان می‌دهد که این دیدگاه‌ها اغلب در جوامع سکولار یا لیبرال برجسته هستند:

۱. نقض آزادی فردی و حقوق بشر: الزام اجباری به شرع می‌تواند آزادی‌های مشروع شهروندان را نقض کند، مانند آزادی پوشش یا عقیده. برای مثال، نافرمانی مدنی زنان در ایران نشان‌دهنده عدم مشروعیت چنین الزاماتی است، زیرا قرارداد اجتماعی اجازه تغییر قوانین ظالمانه را می‌دهد. در سطح جهانی، شریعت نباید سیستم‌های حقوقی مدرن را تحت تأثیر قرار دهد، زیرا می‌تواند به نقض حقوق منجر شود.

۲. عدم الزام در حوزه خصوصی: برخی فقهی‌ها معتقدند الزام حکومتی تنها در حوزه عمومی مشروع است و در خصوصی، اجبار جایز نیست. مثلاً در حجاب، الزام حکومتی ممکن است نافی مسئولیت فردی باشد. همچنین، اجبار در تربیت دینی یا اخلاقی ممکن است مشروعیت نداشته باشد.

۳. فقدان رضایت مردمی: اگر حکومت مشروعیت خود را از مردم نگیرد، الزام به شرع نامشروع است و می‌تواند به جنایت منجر شود. در نظریه رضایت، بدون رضایت شهروندان، الزام سیاسی وجود ندارد. در دموکراسی، شریعت نباید اجباری باشد، زیرا مشروعیت بر پایه رضایت و عدالت سکولار است.

۴. چالش‌های مدرن و سکولاریسم: شریعت به عنوان سیستم حقوقی کامل نیست و نمی‌تواند در جوامع متنوع اعمال شود، زیرا ممکن است به تبعیض منجر گردد. قوانین ضدشریعت در برخی کشورها (مانند آمریکا) بر پایه حفظ آزادی‌های مذهبی است، اما الزام شریعت را رد می‌کنند.

مقایسه مبانی مشروعیت و عدم مشروعیت (با استفاده از جدول ۱)، برای وضوح بیشتر، مبانی کلیدی را در جدول زیر مقایسه می‌کنیم:

جدول ۱. مقایسه مبانی مشروعیت و عدم مشروعیت

جنبه مقایسه	مبانی مشروعیت	عدم مشروعیت
منبع اصلی	الهی و فقهی (قرآن، سنت، عدالت اسلامی)	حقوق بشر و آزادی فردی (قوانین بین‌المللی، قرارداد اجتماعی)
نقش شهروندان	اطاعت بر پایه رضایت و الزام سیاسی	حق اعتراض و نافرمانی مدنی
حوزه اعمال	عمومی و خصوصی برای حفظ نظم	محدود به حوزه خصوصی، بدون اجبار حکومتی
چالش‌ها	ادغام با قوانین مدرن ممکن است	خطر تبعیض و نقض دموکراسی

الزام شهروندان به رعایت موازین شرعی:

عنوان پژوهش، «الزام شهروندان به رعایت موازین شرعی در حکمرانی اسلامی از دیدگاه فقه امامیه»، ترکیبی از مفاهیم «الزام»، «شهروند»، «موازین شرعی»، «حکمرانی اسلامی» و «فقه امامیه» است که به تحلیل نظام‌مند رابطه این مفاهیم در چارچوب فقه

شیعه می‌پردازد. این عنوان به بررسی الزامات شرعی و حکومتی‌ای می‌پردازد که شهروندان در نظام حکمرانی اسلامی ملزم به رعایت آن‌ها هستند، با تأکید بر مبانی فقهی، شرایط و قلمرو این الزامات. بر اساس یافته‌های تحقیق از منابع مختلف فقهی، حقوقی، سیاسی و بین‌المللی، به تحلیل مبانی مشروعیت یا عدم مشروعیت الزام

شهروندان به رعایت موازین شرعی می‌پردازیم. موضوع الزام شهروندان به رعایت قوانین شرعی (مانند حجاب، احکام فقهی در حوزه عمومی یا خصوصی) یکی از مسائل جنجالی در جوامع اسلامی و غیراسلامی است که ریشه در تقابل میان حاکمیت دینی، حقوق شهروندی و اصول دموکراتیک دارد. تحقیق حاضر نشان می‌دهد که دیدگاه‌ها به دو دسته عمده تقسیم می‌شوند: طرفداران مشروعیت (اغلب بر پایه مبانی فقهی و الهی) و مخالفان (با تأکید بر حقوق بشر و آزادی فردی). این تحلیل بر پایه منابع معتبر از جمله مقالات فقهی ایرانی، دیدگاه‌های بین‌المللی در مورد شریعت اسلامی و استدلال‌های حقوقی انجام شده است.

یافته‌ها نشان می‌دهد که مفهوم مشروعیت در الزام به موازین شرعی اغلب از منظر فقه سیاسی بررسی می‌شود. در منابع اسلامی، مشروعیت حکومت بر پایه الهی بودن، رضایت شهروندان و عمل به عدالت تعریف می‌شود. همچنین، در جوامع مدرن، بحث بر سر تقابل شریعت با قوانین سکولار و حقوق بشر است. مخالفان تأکید دارند که الزام اجباری می‌تواند به نقض آزادی‌ها منجر شود، در حالی که موافقان آن را لازمه حفظ نظم اجتماعی و دینی می‌دانند. تحقیق همچنین نشان‌دهنده تنوع است: در ایران، بحث‌ها اغلب فقهی هستند، اما در سطح جهانی، به چالش‌های دموکراسی و حقوق بشر مربوط می‌شود.

تحلیل نشان می‌دهد که مشروعیت الزام به شرع در جوامع اسلامی اغلب بر پایه تلفیق الهی و مردمی است، اما در دنیای مدرن، با چالش‌های حقوق بشر روبرو است. اگر حکومت بر پایه رضایت و عدالت عمل کند، الزام می‌تواند مشروع باشد، اما اجبار بدون توجه به آزادی‌ها، را تضعیف می‌کند. یافته‌ها تأکید دارند که شریعت بیشتر راهنمایی شخصی است تا سیستم حقوقی اجباری. در ایران، قوانین مانند ماده ۴ قانون مجازات اسلامی الزام را پیش‌بینی می‌کنند، اما اعتراضات نشان‌دهنده شکاف است. در

نهایت، تعادل میان شرع و حقوق شهروندی نیازمند گفتگوی فراگیر است تا مشروعیت پایدار شود.

یافته‌های تحقیق حاکی از دوگانگی است: الزام به موازین شرعی می‌تواند مشروع باشد اگر بر پایه عدالت الهی و رضایت مردمی باشد، اما عدم مشروعیت آن زمانی آشکار می‌شود که آزادی‌های اساسی نقض گردد. پیشنهاد می‌شود جوامع اسلامی به سمت مدل‌های ترکیبی حرکت کنند که شریعت را به عنوان راهنما (نه اجبار) بپذیرند، تا هم ارزش‌های دینی حفظ شود و هم حقوق شهروندان. این تحلیل بر پایه منابع متنوع است و می‌تواند پایه‌ای برای تحقیقات بیشتر باشد.

بحث و نتیجه‌گیری

بحث الزام شهروندان به رعایت موازین شرعی در حکمرانی اسلامی از دیدگاه فقه امامیه، بر پایه تحلیل دوگانگی دیدگاه‌های موافق و مخالف استوار است. از یک سو، موافقان الزام – که اغلب بر مبانی فقهی مانند ضرورت تکمیل تشریع دینی، اختیارات ولایت فقیه و روایاتی چون «من رجع إلى سلطان جائز فقد رجع إلى الطاغوت» استناد می‌کنند – معتقدند که حکومت اسلامی ذاتاً مسئول پاسداشت شریعت است. برای مثال، شیخ طوسی امامت را ریاستی عام در امور دین و دنیا تعریف کرده و اجرای احکام را بر فقها واجب می‌داند. این دیدگاه الزام را در حوزه‌های عمومی (مانند حفظ نظم اجتماعی و اجرای حدود) و حتی برخی امور خصوصی که جنبه عمومی پیدا می‌کنند (مانند حجاب)، مشروع می‌شمارد، زیرا آن را امتداد امر به معروف و نهی از منکر و ضامن انسجام جامعه اسلامی می‌داند. همچنین، علامه طباطبایی با تقسیم احکام به ثابت و متغیر، اختیارات ولی فقیه را برای انطباق با مصالح زمان و مکان تأیید می‌کند، مانند تصمیم امام خمینی در منع اجرای برخی مجازات‌ها به دلیل مصلحت.

در مقابل، مخالفان یا محدودکنندگان الزام – با استناد به قواعدی مانند نفی سلطنت بر اساس آیه «فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ لَّسْتَ عَلَيْهِمْ

بلکه ضروری برای حفظ هویت دینی و انسجام اجتماعی است، اما باید با شرایطی مانند رعایت مرزهای خصوصی، اولویت اقناع بر اجبار و توجه به مصالح عمومی همراه باشد. مبانی موافقان (مانند اختیارات ولایت فقیه و ضرورت اجرای احکام) بر مخالفان (نفی سلطنت و تأکید بر آزادی) غلبه دارد، زیرا بدون الزام، شریعت در سطح فردی باقی می‌ماند و حکمرانی اسلامی ناکارآمد می‌شود. با این حال، چالش‌های معاصر مانند تحولات فرهنگی و حقوق بشر ایجاب می‌کند که الزام به سمت مدل‌های ترکیبی (راهنمایی فرهنگی به جای اجبار سخت) حرکت کند تا رضایت عمومی تأمین شود.

پیشنهادهای عملی شامل تقویت سازوکارهای فرهنگی برای امر به معروف، محدود کردن الزام به حوزه عمومی و حقوق مشترک، و بهره‌گیری از تحلیل مقایسه‌ای با رویه‌های اجرایی در ایران است. این پژوهش خلأهای نظری را پر کرده و می‌تواند پایه‌ای برای سیاست‌گذاری‌های شرع‌محور باشد، که ضمن حفظ شریعت، به کاهش تنش‌ها و ارتقای سطح آگاهی شهروندان کمک کند. تحقیقات آتی می‌توانند بر مصادیق خاص مانند حجاب یا اجرای حدود تمرکز کنند تا جنبه‌های کاربردی بیشتری ارائه دهند.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

The obligation of citizens to observe Sharia norms within the framework of Islamic governance has historically constituted one of the most contested questions in Imami jurisprudence, engaging both classical jurists and contemporary scholars. This debate is not confined to abstract theology but encompasses the concrete realities of political authority,

بمُصِطَرٍ و تأکید بر آزادی فردی - اجبار عملی را نافی اختیار انسان و مخالف فلسفه دعوت دینی می‌دانند. علامه طباطبایی در تفسیر المیزان، وظیفه پیامبر(ص) را صرفاً تذکر و ارشاد بدون اکراه توصیف می‌کند و امر به معروف را به بیان محدود می‌سازد. این گروه الزام را تنها در حوزه عمومی و برای حفظ حقوق شهروندی (مانند جلوگیری از ضرر به دیگران) جایز می‌دانند و در امور خصوصی مانند عبادات (که نیازمند قصد قربت است)، آن را نامشروع تلقی می‌کنند. چالش‌های مدرن مانند سکولاریسم، حقوق بشر و اعتراضات اجتماعی (مانند نافرمانی مدنی در ایران) نیز این دیدگاه را تقویت می‌کند، زیرا الزام اجباری می‌تواند به تبعیض، نقض آزادی‌ها و کاهش مقبولیت حکومت منجر شود.

مقایسه مبانی نشان می‌دهد که مشروعیت الزام بر پایه تلفیق الهی (اطاعت از حاکم مشروع) و مردمی (رضایت شهروندان) استوار است، اما عدم مشروعیت آن زمانی رخ می‌دهد که آزادی‌های اساسی نقض گردد. قلمرو الزام نیز بر اساس تقسیم‌بندی حقوق به حق الله (غیرقابل اسقاط، مانند نماز و پرهیز از شرک)، حق الناس (قابل اسقاط، مانند پرداخت بدهی) و حقوق مشترک (مانند حد سرقت) تعیین می‌شود. در نهایت، بحث تأکید دارد که فقه امامیه انعطاف‌پذیر است و می‌تواند با ملاحظات زمان و مکان (مانند ادغام شریعت در قوانین مدرن) تعادل برقرار کند، اما نیازمند گفتگوی فراگیر میان فقها، حقوق‌دانان و جامعه برای جلوگیری از تنش‌هاست.

پژوهش حاضر نشان داد که الزام شهروندان به رعایت موازین شرعی در حکمرانی اسلامی از دیدگاه فقه امامیه، نه تنها مشروع religious legitimacy, and social cohesion in Muslim communities. On one side of the discussion stand scholars who interpret the enforcement of Sharia norms as a necessary and inalienable prerogative of the Islamic state, derived from divine sovereignty and entrusted to the guardian jurist. On the other side are those who caution against coercion in matters of personal faith, emphasizing that

authentic religiosity depends on free will and that compulsion undermines both spiritual integrity and social trust. Linguistic and jurisprudential analysis reveals that the very concept of *ilzam* (obligation) is rooted in meanings of necessity and compulsion. Lexicographers defined it as permanence and adherence, illustrated in Qur'anic verses such as “wa kulla inaanin alzamnaahu taa'irahu fi 'unuqihi” (Qur'an 17:13), which conveys the inseparability of human deeds from their doers (Qureshi Binayi, 1991). Classical authorities like Ibn Athir equated *ilzam* with *wujub* (obligation) (Ibn Athir Jazari, 1988), while Raghīb Isfahani spoke of both natural adherence and prescriptive obligation (Raghīb Isfahani, 1991). Similarly, the notion of “citizen” (*shahrvand*) has shifted from its traditional meaning of “inhabitant” to the modern understanding of a rights-bearing member of the political community (Dehkhoda, 2006; Mo'in, 2006). These evolving concepts underscore how debates about enforcing Sharia norms cannot be separated from the development of legal and social categories across history.

Within Imami jurisprudence, the question of obligation intersects with the tripartite division of rights into *haqq Allah* (rights of God), *haqq al-nas* (rights of people), and mixed rights combining both dimensions (Ardabili). This taxonomy introduces crucial nuances regarding the scope of governmental enforcement. Obligations such as prayer and fasting fall under *haqq Allah*, making them unwaivable by individual discretion, while rights such as repayment of debts fall under *haqq al-nas* and may be forgiven by the rights-holder (Mu'min). Mixed rights, such as punishments for theft or zina, embody both divine command and human justice. These distinctions are vital for determining the legitimacy of compulsion: some scholars argue that acts requiring intention for spiritual validity, like prayer, cannot be forced, whereas

others contend that the state has responsibility even in these spheres when their neglect threatens social order. Sheikh al-Tusi expressed this perspective clearly by defining Imamate as “al-imama ri'aasa 'aamma li-shakhs min al-ashkhaas fi umoor al-din wa al-dunya” (Tusi). He further held that jurists in the period of occultation inherit the responsibility of adjudication and enforcement (Tusi). These positions demonstrate how jurists framed governmental obligation as both a theological necessity and a political requirement, binding individual conscience to the collective maintenance of divine law.

Proponents of enforcement justify their position on several bases. Theologically, they argue that Sharia constitutes a perfect and comprehensive system designed to secure human welfare, and its neglect in the public realm would constitute betrayal of divine trust. Politically, they maintain that Islamic governance loses coherence without authoritative enforcement, since the absence of compulsion permits disorder and undermines religious identity. Classical evidence includes hadith reports condemning recourse to unjust rulers: “man raja'a ila sultaanin jaa'ir faqad raja'a ila al-taaghoot” (Hurr al-Amili), emphasizing that only just jurists can exercise enforcement (Najafi). Modern interpreters have extended this logic. Allameh Tabatabai distinguished between “ahkam thaabit” (fixed rulings) and “ahkam mutaghayyir” (variable rulings), assigning to the guardian jurist authority to adapt implementation according to time and place (Tabatabai, 1996). Imam Khomeini institutionalized this adaptive authority in the doctrine of *wilayat al-faqih*, which recognizes expansive discretion to suspend or modify implementation when public welfare (maslaha) demands it. For instance, his decision to halt the application of rajm (stoning) penalties on grounds of expedience

illustrates the dynamic flexibility of Shia jurisprudence. Collectively, these arguments demonstrate that enforcement is not merely permissible but essential to preserving both the form and substance of Islamic governance, ensuring its legitimacy in the eyes of God and society alike.

Critics, however, marshal equally compelling arguments to oppose coercive obligation. Central to their case is the Qur'anic affirmation of non-coercion, notably in the verse: "fa-dhakkir innamaa anta mudhakkir lasta 'alayhim bi-musaytir" (Qur'an 88:21-22). Tabatabai interpreted this to mean that the Prophet's role was limited to admonition, with no authority to coerce (Tabatabai, 1996). He emphasized that true religiosity requires voluntarism, with prophetic guidance operating "min ghayri ikraah wa iljaa" (without compulsion or force) (Tabatabai, 1996). The Qur'anic instruction "ud'u ila sabeel rabbika bil-hikma wa al-maw'idhat al-hasana" (Qur'an 16:125) further underscores persuasion through wisdom and gentle exhortation rather than coercion. Building on this ethos, jurists developed the principle of *nafiy al-sultana* (negation of dominion), which holds that no authority may rightfully dominate another without legitimate cause. On this basis, critics argue that coercion in matters such as hijab or personal worship violates both Qur'anic principles and human dignity. They also stress the juridical principle that acts of worship requiring intention (*niyya*) cannot be validly compelled. Consequently, they restrict governmental enforcement to matters of public order and harm-prevention, excluding private spiritual practices from the legitimate scope of state coercion. This position, grounded in scriptural exegesis and philosophical reasoning, envisions an Islamic polity that nurtures voluntary faith while safeguarding social order through non-coercive means.

Contemporary scholarship further situates the debate within broader political and socio-legal contexts. Proponents emphasize that governance by definition entails enforcement; in their view, just as modern states compel compliance with civil law, so too must an Islamic government enforce Sharia norms to maintain order and prevent corruption. Opponents counter that coercive enforcement conflicts with international human rights standards and risks exacerbating social unrest. They point to acts of civil disobedience, such as resistance to compulsory hijab, as evidence of state overreach. Comparative legal studies show that legislating morality without societal consensus erodes legitimacy and destabilizes governance. The Imami tradition's concepts of *maslaha* (public interest) and *istislah* (consideration of welfare) offer pathways for reconciling divine imperatives with democratic norms, yet the balance is fragile: rigid enforcement risks alienating citizens, while excessive leniency risks undermining religious identity. The tension thus transcends jurisprudential argumentation, reflecting broader dilemmas of legitimacy, authority, and citizenship in modern Muslim-majority societies.

In conclusion, the obligation of citizens to observe Sharia norms in Islamic governance, from the perspective of Imami jurisprudence, encapsulates a profound tension between divine sovereignty and human agency. Supporters frame enforcement as essential to governance, grounded in classical jurisprudence and reinforced by doctrines of guardianship and *maslaha*. Critics, however, invoke Qur'anic principles of freedom, voluntarism, and negation of dominion to argue against coercion in private domains. The discourse demonstrates the adaptability of Imami thought, which recognizes both fixed and variable rulings, allowing jurists to mediate between timeless values and contemporary realities. Ultimately, the

challenge for Islamic governance lies in achieving a balanced model that preserves the moral fabric of society while respecting individual rights and freedoms. Such a model requires careful engagement with scriptural sources, jurisprudential principles, and modern socio-political contexts to ensure that governance remains both faithful to divine law and responsive to the lived experience of citizens.

References

- Anis, A. (1989). *Al-Mu'jam al-Wasit* (2nd edition ed.). Dar al-Da'wah.
- Ardabili, A. B. M. *Majma al-Fa'idah wa al-Burhan fi Sharh Irshad al-Azhhan* (Vol. 13).
- Dehkhoda, A. A. (2006). *Dehkhoda Dictionary* (Vol. 2).
- Hosseini Zabidi, M. M. (1993). *Taj al-Arous min Jawahir al-Qamus* (Vol. 11).
- Hurr al-Amili, M. B. H. *Wasail al-Shi'a* (Vol. 18).
- Ibn Abdul Salam, A. (1995). *Tafsir Ibn Abdul Salam* (Vol. 2).
- Ibn Athir Jazari, M. B. M. (1988). *Al-Nihayah fi Gharib al-Hadith wa al-Athar* (Vol. 5). Ismailian Foundation.
- Ibn Manzur, M. B. M. (1993). *Lisan al-Arab* (Vol. 13). Dar al-Sadr.
- Jouri, M. F. (1989). *Al-Mu'jam al-Arabi al-Hadith* (Vol. 6).
- Mahdavi Zadeh, D. (2007). A Study on the Government Mandate Regarding Hijab. *Strategic Women's Studies*(36).
- Mo'in, M. (2006). *Mo'in Persian Dictionary*.
- Mu'min, Q. *Mabani Tahrir al-Wasilah* (Vol. 1).
- Najafi, M. H. *Jawahir al-Kalam fi Sharh Sharai al-Islam* (Vol. 21).
- Qureshi Binayi, S. A. A. (1991). *Tafsir al-Quran al-Karim* (Vol. 6).
- Raghib Isfahani, H. B. M. (1991). *Mufradat Alfaz al-Quran*. Dar al-Qalam.
- Tabatabai, M. H. (1996). *Al-Mizan fi Tafsir al-Quran* (Vol. 20). Dar al-Kutub al-Islamiyyah.
- Tusi, M. B. H. *Al-Nihayah fi Mujarrad al-Fiqh wa al-Fatawi*.
- Tusi, M. B. H. *Al-Rasail al-'Ashr*. Dar al-Kutub al-Islamiyyah.